

یشت‌بوم

دلواپسان ووانمایي

رویدادهای هنری

حسین عبدالهاشم‌پور

● ۱- اینکه دلواپسان همه مشکلات مملکت را رها کرده و یک سره روی رویدادهای هنری زوم کرده‌اند، اسباب خرسندی است. لایذ از ابتدای دولت یازدهم متوجه اهمیت هنر شده‌اند و این را هم باید به فال نیک گرفت؛ هرچند که حق دهید غریب است بیش از آنکه درباره گرانی نان و بنزین بنویسند، درباره فلان فیلم و کتاب سؤال طرح می‌کنند؛ به‌هررو هروقت ماهی را از آب بگیرى...
۲- اما گلایه آنجاست که استراتژی این دوستان در عرصه هنر، «وانمایي» اخبار و رویدادهاست؛ اگر یازنامایی در خبر یعنی انعکاس آنچه رخ داده، وانمایي یعنی خلق یک خبر توسط رسانه! به عبارت دیگر آن خبر در دنیای واقعی رخ نداده و رسانه با استفاده از تکنیک وانمایي، آن رویداد را می‌سازد و به خورد مخاطب می‌دهد؛ نمونه اخیرش این تیتُر رسانه‌های دلواپس است که «جراح تهران مجوز ندارد»؛ حال آنکه با یک تلفن به مرجع معلوم صدور چنین مجوزی، به‌سادگی می‌شد به‌جای وانمایي، یازنامایی کرد.

جالب اینجاست که یکی از رسانه‌های دلواپس یک وانمایي منتشر می‌کند و دیگر رسانه‌ها هم خانواده که شمارشان در فضای مجازی از شماره خارج است، آن را منعکس می‌کنند؛ زنجیره‌ای از یک پادداشت یا خبر پدید می‌آید که یک واقعه جعلی را در بوق کرده‌اند! پیداست آنها هیچ نگرانی‌ای هم ندارند که با کثرت تحلیل‌ها و خبرهایی که هیچ منبع موثقی ندارند، اعتماد مخاطبان خود را از گف می‌دهند؛ برانگیختن احساسات طیفی از جامعه تکرسانه‌ای و فشار روانی بر دولت دو هدف غایی آنهاست.

۳- فقط می‌ماند سه نکته: اول اینکه کاش در این وانمایي‌ها قدری ظرافت ژورنالیستی و قدری دانش نسبت به موضوع هم هویدا باشد که لازمه وجودی تکنیک وانمایي است تا باورپذیری مخاطب، طیف گسترده‌تری را دربرگیرد؛ منافع ملی و اخلاق، دو نکته دیگرند که گویا در ناآل آمدن به هدف، محلی از اعراب برای دوستان دلواپس رسانه‌ای ندارند.

تماشاخانه

طی فیلم‌برداری مجموعه شهرزاد

لاله‌زار به دهه ۳۰ بازمی‌گردد

● **شرق:** «شهرزاد» بار دیگر در شهرک سینمایی غزالی «لاله‌زار» دهه ۳۰ را زنده کرد. به گزارش روابطعمومی مجموعه شهرزاد، این مجموعه که این‌روزها در میانه فیلم‌برداری خود است، برای تصویربرداری بخشی از قسمت‌های خارجی قرار است طی یکی، دو هفته آینده به شهرک سینمایی غزالی برود. گروه هنری و طراحی صحنه این سریال اما زودتر از سایر گروه به شهرک سینمایی رفتند و دست به بازسازی وسیع بخشی از آن از جمله خیابان لاله‌زار زدند که یکی از مهم‌ترین خیابان‌های تهران در دهه ۳۰ و البته یادگاری علی حاتمی برای سینماست. گروه هنری شهرزاد مغازه‌ها و خیابان لاله‌زار شهرک سینمایی را بار دیگر طراحی کرده و علاوه‌بر بازسازی برخی از ساختمان‌های داخل این خیابان از جمله گراند هتل و سینما تابان و جواهری غازاریان، بیش از ۳۰ مغازه جدید را که در دهه ۳۰ در خیابان لاله‌زار شناخته شده بودند به این خیابان اضافه کردند. دفتر «روزنامه باختر امروز» که دکتر حسین فاطمی آن را منتشر می‌کرد، یکی از ساختمان‌هایی است که در شهرک سینمایی غزالی برای مجموعه شهرزاد ساخته شده است. صفحه‌فروشی بهیوهن که سال ۱۳۳۲ توسط مرحوم کریم چمن‌ار در لاله‌زار شروع به کار کرد نیز یکی دیگر از مغازه‌هایی است که در خیابان لاله‌زار ساخته شده است. داستان مجموعه شهرزاد از سال ۱۳۳۲ آغاز می‌شود و تلفیقی از تاریخ، عاشقانه‌ها و رقابت بر سر قدرت در این دهه را به نمایش می‌گذارد.

مسعود کیمیایی مرد تاریخ‌ساز

سینمای ایران علاوه بر ده‌ها فیلم که برخی‌شان در زمره آثار برجسته سینمای ما قرار می‌گیرند، سه رمان نوشته است: «جسد‌های شیشه‌ای» در دو جلد، «جسد» در یک جلد و «سرودهای مخالف...» در سه جلد. واپسین اثر نوشتاری او گاه خواننده را از این همه خلافت و ظرافت شگفت‌زده و انگشت به دهان می‌کند و گاهی هم نگران. هر چه هست، او دنیای خودش را دارد و نزدیک به نیم‌قرن است در همین دنیا نفس می‌کشد و زندگی می‌کند.

✎ **خب در مورد سینمای کیمیایی، به‌درستی گفته می‌شود که ریشه این نوع فیلم به سینمای کلاسیک آمریکا برمی‌گردد، به‌ویژه دو ژانر قدرتمند وسترن و نوآر و آن جریان اصلی که در دهه‌های ۴۰ تا ۷۰ میلادی در سینمای این کشور وجود داشت. در ادبیات آیا**

می‌توان الگوی ما مرجعی برای داستان‌نویسی‌ات پیدا کرد؟ مثلا نویسنده‌ای که تحت‌تأثیرش باشی؟

نه، من به اندازه کافی ادبیات ایران و جهان را خوانده‌ام و با سیاق نویسندگان بزرگ آشنا هستم؛ اما اینکه الگویی داشته باشم، نه. مطلقا. این فارسی‌ای که در رمان‌های من می‌بینی، الگویی ندارد، چه خوب، چه بد، چه دوست داشته باشد و چه دوست نداشته باشد.

✎ **منظورم فقط زبان نیست.**

می‌دانم. منظورم نوع واژه‌یابی است که زبان نوشته‌های من را شکل می‌دهد. این واژه‌یابی از کجا می‌آید، خیلی زمان می‌برد که شرحش بدهم. شاید هم اصلا گفتنی نباشد. می‌توانی بررسی آیا با همان سرعتی که واژه را پیدا می‌کنی باید بیاوریش توی متن؟ نه. به این سادگی نیست. به هر جهت این زبانی است که از تجربه‌ها می‌آید. منظورم ارتباطی است که من طی هفتادواندی سال با آدم‌های پیرامونم داشته‌ام و دارم؛ آدم‌هایی که جورواجور حرف می‌زدند. من لابه‌لای این حرف‌ها و جمله‌ها می‌گردم تا واژه‌ای مناسب آدم‌هایم پیدا کنم.

✎ **چندر موقع نوشتن به واژه‌ها فکری می‌کنی؟ مخصوصا در این کتاب، ما با فورانی از واژه‌ها روبه‌رویم که برخی‌شان کهنه‌اند و برخی‌شان بسیار بدیع و تروتازه. اگر از زبان شهری رها و از زبان بومی خود غرق شوند، فوق‌العاده است.**

✎ **نویسنده‌ای مثل تو که به اصطلاح بچه تهرانی هم**

زبان ویژه‌ای دارد که با زبان عامه فرق می‌کند؛ زبانی که خواشنش برای مردم عادی کمی دشوار است. برای شنیدن، البته خیلی جذاب است. به‌همین‌دلیل اغلب دیالوگ‌هایت به ضرب‌المثل تبدیل شده‌اند، ولی در تثر، دشوار می‌شود. چون جای ارکان جمله را عوض می‌کنی. برخی جمله‌ها از نظر دستور زبان عمدا غلط‌اند که این یک ویژگی است.

ولی دیدم و شنیده‌ام که جوان‌ها خیلی راحت با زبان این کتاب کنار آمده‌اند و دوستش دارند. یک دلیلش این است که در یک ماه به چاپ سوم رسیده. ✎ **ولی من از کسانی که اتفاقا هم کتاب را دوست داشته‌اند و هم عاشق فیلم‌هایت هستند، شنیده‌ام کتاب سخت‌خوانی است، یعنی اگر کیمیایی و**

آثارش را نشناسی و با فرهنگ و واژگانش آشنا نباشی، نمی‌توانی راحت بخوانی.

نظرت را قبول ندارم چون برعکسش را زیاد شنیده‌ام. کسانی را دیدم که تکه‌هایی از این کتاب را به‌صورت مونولوگ حفظ می‌کنند و سر کلاس بازیگری می‌خوانند، چون از در و دروازه دیگری وارد این شهر واژه را به جمله تبدیل کنی. این، مکانیسم خودش را دارد و توضیح‌دادنی هم نیست.

✎ **یکی از کارهایی که باعث حیرت و حتی واکنش برخی‌ها شده، املاي نامانوس برخی واژه‌هاست. مثلا نادیده‌گرفتن تبدیل حرف «گ» به «د» در واژه‌هایی است که از آنها اسم مصدر ساخته‌ای. مثل «دانسته‌گی» که خب این «گ» همان «د» است که چون تلفظ دو تا «د» پشت‌سر هم دشوار است، «د» را تبدیل به گ می‌کنند و درستش، بایستگی، شایستگی و واژه‌هایی از این دست.**

من این جوری می‌نویسم، این را از معلم‌های مدرسه یاد گرفته‌ام. در دوره‌ای قرار

هنر

گفت‌وگوی احمد طالبی نژاد با مسعود کیمیایی

ارکستر بزرگ وسازهای ناکوک



مسعود کیمیایی در سال ۱۳۸۵

سی سال است کار سینما می‌کنم. برگردیم سر کتاب. این رمان سه جلدی نزدیک‌به هزارصفحه‌ای، فرمی دارد که برای برخی‌ها نامانوس است؛ مثلا خیلی جاها سیر درام متوقف می‌شود و به حواشی می‌پردازی؛ درباره موسیقی، درباره روابط اجتماعی، تاریخ، سیاست و خیلی چیزهای دیگر. این حواشی، در درام سخته ایجاد می‌کند، خوشبختانه در جلد سوم این حاشیه‌روی‌ها کم شده است و داستان سیر طبیعی خودش را طی می‌کند. این در جسد‌های شیشه‌ای هم بود، در حسد نبود و در این رمان، زیاد هست.

اگر ما فرمول عسل را روی تخته بنویسیم، عسل خوب به‌دست نمی‌آید، ولی زنبور، بی‌فرمول روی کل می‌شنیبد و بعد می‌رود توی کندو... و می‌شود عسلی که شیرین و دل‌چسب است. اگر بخواهی اینها را توضیح بدهی، یک مشت فرمول داری و دیگر هیچ. آن وقت ممکن است لباسی تن آدم‌هایت کنی که بر نشان زار بزند. پس من دانسته این جوری می‌نویسم. این از دانایی و تجربه‌های من می‌آید نه از فرمول. وقتی می‌نویسم، حتی نمی‌دانم در صفحه بعدی چه اتفاقی می‌افتد.

✎ **کتنه جالب این است که پس از وقعه‌های گاه طولانی که در مسیر داستان ایجاد می‌کنی، وقتی به داستان بر می‌گدی، روایت ادامه منطقی خود را دنبال می‌کند و انسجام داستان و شخصیت‌ها از دست نمی‌رود.**

نویسنده نوکر فهم خودش نیست. اصلا هنرمند خدمت‌گزار نیست. اصلا هنرمند خدمت‌گزار نیست. این دانسته‌های خودش نیست. این آدم‌ها و هویت‌شان، در وجود او هستند. ممکن است در دوردست باشند هرجا لازم شد، نزدیک می‌شوند. اگر بخواهیم برای‌شان جدول درست کنیم و بگوییم حالا نوبت این یکی یا آن یکی است، تصنع وارد کار می‌شود. اثرت هم جدولی می‌شود و اثر جدولی، دوست‌داشتی نیست. خیلی‌ها

هستند که با این تکنیک کار کرده‌اند؛ یکی همین مارسل پروست که اشاره کردی. من جلد اولش را تا نیمه خواندم و دیدم همداش فرمول و جدول است. نمی‌فهمیدمش. اصلا تو نمی‌فهمی، موضوع چیست، یا حتی ژان کریستف و دن آرام.

✎ **ژان کریستف، فرقی می‌کند. کل اثر در واقع یک بیابانه است علیه فضای بیمارگونه‌ای که در پاریس اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در عرصه فرهنگ و هنر وجود داشته است. این فرق می‌کند با حاشیه‌روی‌های این کتاب. ازاین حیث به نظرم ساختار اثر، بیشتر مشکول‌وار است؛ یعنی مجموعه‌ای از داستان، خاطره، پند و اندرز و بیابانه. در ضمن این ربطی به معلم‌بودن من هم ندارد.**

بدت نیاید. نقطه فوکوس تو در ادبیات است. در ۷۰ سالگی که من شروع به نوشتن این رمان کردم و چهارسال طول کشید، چیزی را دور نریختم. ✎ **به‌همین‌دلیل می‌گویم کشکول است.**

هرچه از این نوک قلم بر کاغذ آمده ثبت شده است. هیچ صفحه‌ای را پاره و دوباره‌نویسی نکرده‌ام. حالا این کشکول است یا هرچیز دیگری، نمی‌دانم. قضاوت‌ش با شماهاست. وقتی شخصیتی به ذهنم می‌آید، مشخصاتش را روی یک ورق کاغذ می‌نویسم و می‌چسبانم روی وایت‌برد. تا تکلیفم با او روشن باشد و پدم نزود که این آدم چه مشخصاتی دارد. تنها فرمولی که به‌کار می‌برم، همین است و بس. وقتی شروع به نوشتن می‌کنم، خودم هم توی این آدم‌ها قرار می‌گیرم و با آنها حرکت می‌کنم. اینکه می‌گویی، آدم‌ها و ماجرا‌ها ادامه پیدا می‌کنند و سرخ‌شان از دستم خارج نمی‌شود، به این دلیل است که آنها جزئی از من و من جزئی از آنها هستم.

✎ **این البته در کار هر نویسنده‌ای طبیعی است. یعنی نویسنده خودش را در شخصیت‌هایش کثیر می‌کند.**

وقتی در مدرسه سنایی درس می‌خواندم، خانم معلمی داشتم که فقط معلم نبود. یک انسان به تمام‌معنا بود. خب این آدم که در زندگی من تأثیر مهمی داشته، موقع نوشتن از صندوق‌خانه ذهنم بیرون می‌آید و می‌شود فلان شخصیت. قدرت تو به‌عنوان نویسنده در این است که به‌موقع در صندوق را بازی کنی و آدم‌ها دوباره جان بگیرند. اینها خاطره نیست، نسیمی که از صندوق‌خانه بیرون می‌زند و تو را با خود می‌برد. حتی صدای آن معلم را هم می‌شنوی. صدای دوست هم‌مکتبی‌ات را می‌شنوی. مهم این است که کلید این صندوق را داشته باشی. هرچقدر تعداد این کلیدها زیادت باشد، به نبوغ نزدیک‌تر می‌شوی.

✎ **به همین دلیل است که بزرگی گفته نویسدگان در دو سوم آخر عمرشان از تجربه‌های یک‌سوم اول عمر، بهره می‌گیرند. این درباره رمانت**

مصادق کامل دارد. کل اثر بیشتر یادآور تجربه‌هایی است که در کودکی و جوانی از سر گذرانده‌ای، من در جایی نوشته‌ام این یک رمان بست‌مدرنستی است. چون از برخی ویژگی‌های ادبیات کلاسیک ما از جمله همین حاشیه‌رفتن‌ها استفاده کرده‌ای ولی در طی رمان، فصل‌ها و لحظه‌های مدرنی داری که از نظر فرم و محتوا، نظیرش را کمتر دیده‌ام. مثلا گفت‌وگوی خانم جان با عکس کیلان خانم- زن اول شوهرش- که سال‌ها پیش مرده. این ماجرا که چندبار هم تکرار می‌شود، خیلی یادآور شیوه جریان سیال ذهن است که در ادبیات مدرن رایج شده. با فصل سفر چکو به روستایسان در دل گویر که سوار بر ماری می‌شود و به مسقط‌ال‌رأس خود بر می‌گردد. چون اصلا پدر و مادرش مار بوده‌اند و نه انسان. درحالی‌که خودش یک آدم معمولی است که ساندوویچ دوست دارد. در ادبیات ایران این‌جور تخیلات شاعرانه کم‌سابقه است و تو این شخصیت را باور کردی؟

بله. چون بسیار بر قدرت خلق شده. چون در وجودش کلک نیست. صادق است و تو وجود چنین موجودی را باور می‌کنی.

✎ **در عوض شخصیت فضلی، انگار از فیلم‌های خودت بیرون آمده. یک جوامرند قدیمی که دارای همه فضیلت‌های نیک انسانی است. به همین دلیل اسمش را گذاشتم فضلی.**
✎ **او یک آدم آرمانی است. چیزی شبیه داش‌آکل که همه امید خانواده به اوست. با آن کاراکاه که به نظرم خیلی خوب شخصیت‌پردازی شده و یک بعدی نیست. گاهی خیلی مرد است و گاهی هم نامرد. درعین‌حال، این آدم‌ها به‌روز نیستند. یعنی دوروبر ما از این‌جور آدم‌ها کمتر دیده می‌شوند.**

گفتم که؛ در شکل‌های مختلفی که زندگی من داشته- یعنی از فقر مطلق شروع شده و رسیده به رفاه نسبی - از این‌جور آدم‌ها زیاد دیده‌ام. فضلی وقتی حوصله‌اش سر می‌رود، دستش می‌رود توی جیبش و چاقویش را لمس می‌کند. همه انتظار دارند که او انتقام‌گیر قاملیل باشد. اما هیچ‌وقت این جاقو در نمی‌آید. حتی وقتی می‌رود شمال و آن قتل اتفاق می‌افتد، ما نمی‌بینیم که فرضا او با چاقویش مرتکب قتل شده باشد اما این قتل اتفاق افتاده است. این‌جا دیگر قیصر و میصر و اینها نیست. یک آدم است با سلوک خودش. بله از این‌جور آدم‌ها در روزگار ما کم پیدا می‌شود. این آدمی است که من ساخته‌ام. او یک فاعل اجتماعی است که دائم درگیر گرفتاری دوروبری‌هایش می‌شود. او یک فاعل به قول تو آرمانی است.

✎ **که می‌تواند ریشه‌ای اساطیری هم داشته باشد. انگار از دنیای دیگری غیر از دنیای واقعیت آمده است.**

او همه‌جا دنبال راحله می‌گردد؛ درحالی‌که همه می‌گویند او زن سالمی نیست. ولی فضلی می‌داند که راحله قربانی است و باید نجاتش بدهد. یعنی زندگی او منطق خودش را دارد نه منطق رایج در میان عامه مردم.

در شخصیت فرهاد که در وقایع آدم اصلی داستان است هم، این منطق فرامنطقی دیده می‌شود. اینکه یک خواننده اپرا که سلطان حنجره گرفته، به‌جای خوابیدن روی تخت مریمی، می‌رود بهشت‌زرها و سر قبر مرده‌ها مداحی می‌کند، در ظاهر خیلی بی‌منطق است اما، جهان این رمان این‌جوری است. مجموعه‌ای از دروغ‌ها چون‌بزی گرفته‌شود، پر بخش طراحی داخلی، لوکس و لاکچری دیزاین را مدنظر قرار داده. ما از شرکت‌کنندگان اولین دوره این بخش بومیدم که خوشبختانه یکی از پروژه‌هایمان که طراحی رستوران عربی هرمز بود، در این بخش هم برگزیده شد. درواقع این طراحی ما، جزء چهار اثر برتر جهانی لاکچری دیزاین شناخته شد.»

چهره روز

شهرام ناظری

یک مصاحبه را تکذیب کرد

● شهرام ناظری مصاحبه با مجله گزارش موسیقی شماره ۷۴ را تکذیب کرد. شوالیه آواز ایران در گفت‌وگویی در این‌باره اظهار کرد: «بعضی رسانه‌ها بی‌آنکه توافقی با هنرمند داشته باشند و بی‌آنکه حتی مصاحبه یا گفت‌وگویی با وی انجام داده باشند، به درج مطالبی مبادرت می‌کنند که می‌تواند سوءتفاهم‌برانگیز شود.» وی افزود: «با توجه به وضعیت نابسامان موسیقی و موسیقی‌دان‌ها، شایسته است رسانه‌ها با دقت بیشتری به درج مطالب مبادرت ورزند.»

زیر آسمان فیر وز‌های

معمار ایرانی یکی از ۴ معمار لاکچری دیزاین در جهان

● **شرق:** همه‌ساله مسابقات هنری گوناگونی در عرصه داخلی و بین‌المللی برگزار می‌شود و مسابقات جهانی «جایزه بین‌المللی طراحی» در زمینه هنر معماری یکی از معتبرترین آنهاست. این مسابقه در رشته‌های مختلف طراحی برگزار می‌شود و همه‌ساله چندین‌هزار طراح و مهندس از سراسر جهان آثار خود را برای شرکت در این مسابقه فرستاده و اعلام کاندیداتوری می‌کنند. آنچه که این مسابقه را از مسابقات بین‌المللی طراحی دیگر متمایز می‌کند و به آن اعتباری یکنه می‌بخشد، پروسه داوری آثار است به‌طوری‌که قضاوت این مسابقه در چندین مرحله و با مشارکت بیش از ۷۰ داور از میان کارشناسان حرفه‌ای سراسر جهان اعم از چهره‌های آکادمیک و اساتدان دانشگاه‌ها، مدیران شرکت‌های بزرگ، مهندسان و تکنیسین‌های اجرا، برندگان جوایز دوره‌های گذشته و مدیران برنده‌های معتبر جهان انجام می‌شود. ویژگی مهم روند داوری این مسابقات، شیوه قضاوت و امتیازدهی آثار است به‌طوری‌که داوران به معیارهای خاص امتیاز می‌دهند و نه به آثار، که زیبایی‌شناسی، خلاقیت و نوآوری، قابلیت استفاده، تکنولوژی، ارگونومی، مهندسی ساخت، اجرای جزئیات، کارکرد، ارانه و خاص‌بودن از جمله معیارهایی است که داوران این مسابقه به آن نمره می‌دهند و در نهایت بالاترین امتیاز در هر رشته، حائز رتبه‌های اول تا سوم این مسابقات می‌شوند. اسمال برای اولین‌بار یک ایرانی موفق به دریافت جایزه از این مسابقه معتبر جهانی شده است. محمدمهدی فخمی، آرشیتکت ایرانی، که پیش از این سابقه کسب مدال برنز مسابقات بین‌المللی طراحی آمریکا 2014 INTERNATIONAL DESIGN AWARD را در کارنامه موفق خود داشته، این‌بار در سال ۲۰۱۵ موفق به دریافت مدال نقره مسابقات طراحی کشور ایتالیا در رشته طراحی معماری داخلی شده. این در حالی است که به گفته فخمی هردو جایزه جهانی‌ای که او در دو سال پیاپی موفق به دریافت آنها شده، مربوط به یک پروژه است که در حال آنکه همین پروژه در مسابقات داخلی در همان مرحله اول داوری از مسابقات کنار گذاشته شده بود! این پروژه که دو مدال برنز و نقره جهانی را کسب کرده، مربوط به طراحی و اجرای یک کلینیک زیبایی واقع پیوسته نرم و خمیده، پرهیز از نورپردازی مستقیم و همچنین استفاده از مصالح و متریال‌های یکپارچه در این پروژه از خصوصیات منحصربه‌فرد آن است. این‌معمار ایرانی همچنین در بخش تازوابداع‌شده مسابقه بین‌المللی طراحی ایتالیا یکی از چهار معمار برگزیده شده. فخمی درباره این جایزه می‌گوید: «در این مسابقه علاوه بر بخش طراحی داخلی، برای نخستین‌بار در دنیا بخشی ابداع شده که طراحی لوکس و لاکچری دیزاین را مدنظر قرار داده. ما از شرکت‌کنندگان اولین دوره این بخش بومیدم که خوشبختانه یکی از پروژه‌هایمان که طراحی رستوران عربی هرمز بود، در این بخش هم برگزیده شد. درواقع این طراحی ما، جزء چهار اثر برتر جهانی لاکچری دیزاین شناخته شد.»

هفت جهان

انریکو ایکلسیاس زخمی شد

● انریکو ایکلسیاس در کنسرتی در شهر تیخوانای مکزیک، هنگامی که می‌خواست دوربین فیلم‌برداری کنترل‌ازراه‌دور را با دست بگیرد، آسیب دید. انریکو ایکلسیاس، خواننده پاپ، پس از آنکه دچار آسیب‌دیدگی شد، به گوشه‌ای رفت تا جلو خونریزی گرفته‌شود، اما دوباره به صحنه بازگشت و کنسرت را به‌مدت ۳۰ دقیقه دیگر ادامه داد. به گزارش خبراتلین، دوربین‌های کنترل ازراه‌دور برای تصویربرداری از تماشاچیان به کار می‌روند. انریکو در برخی از کنسرت‌ها دوربین را با دست می‌گرفت تا بینندگان نمایی از دید او داشته باشند، اما در کنسرت شبیه‌شب، هنگامی که می‌خواست دوربین را بگیرد، دستش دچار آسیب‌دیدگی شد، اما او درحالی‌که دستش دچار خونریزی بود، به ادامه برنامه پرداخت. برخی از تماشاگران عکس‌های او را درحالی‌که با یک تی‌شرت سفید، که به خون آغشته شده، به اجرای برنامه می‌پردازد، به اشتراک گذاشته‌اند.